# شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال پانزدهم
۷ دی ۱۴۰۲
۱۴ جمادی‌الثانی ۱۴۴۵
شماره ۴۱۱۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۹٪

۱۹° ↑ ۴° ↓

صبح ۱۰°

ظهر ۱۸°

عصر ۱۵°

شب ۱۱°

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۲:۵۶ — نیمه شب شرعی ۲۲:۴۷:۳۶

غروب آفتاب ۱۶:۲۴:۰۰ — اذان صبح فردا ۰۵:۱۱:۱۲

اذان مغرب ۱۶:۴۴:۲۸ — طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۱:۵۲

## شهید

**علی اکبر گمنام**

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۷

تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۱۱/۲

محل تولد: فریمان

محل شهادت: سلیمانیه

## عکس روز

**غمباد غبار**

کارشناس مرکز پیش بینی هواشناسی خراسان رضوی هشدار داده است که از امروز سامانه ناپایدار جوی وارد استان می شود . همچنین شاهد وزش باد شدید همراه با گردوخاک، کاهش کیفیت هوا و میدان دید خواهیم بود که این وضعیت روز جمعه تشدید می شود.

عکس: حدیث فقیری/شهرآرا

شوخی بی‌شوخی

## سازمان سنجش یا مایه رنجش؟

مهدی محمدی
طنزپرداز

**رئیس سازمان سنجش در اعتراض به برخی مسائل استعفا داده است. به میان چند داوطلب رفتیم و نظرشان را در مورد این استعفا پرسیدیم:**

● **داوطلبی که بعد از ۱۰ سال هنوز قبول نشده است:** ایشون رئیس سازمان سنجش بود یا مایه رنجش؟ اتفاقا خوب کاری کرد استعفا داد چون رئیس سازمان سنجش باید دست ودلباز باشه و به جای اینکه به هر داوطلب فقط یک کیک و آب میوه کوچولو بده، باید یک سبد کالا به هر داوطلب اختصاص بده. این طوری دیگه هیچ داوطلبی دست خالی از سرجلسه کنکور خارج نمیشه.

● **داوطلب خواب‌آلود:** به نظر من عدالت در کنکور وجود نداره. چرا کسی که ساعت ۶ صبح بیدار شده می تونه توی کنکور شرکت کنه، ولی من که ساعت ۱۱ ظهر بیدار شدم، درهای حوزه امتحانی به رویم بسته بود. عدالت آموزشی که می‌گفتید این بود؟

● **یک داوطلب محترم:** روی پاسخنامه کنکور یک کادر بود که نوشته بود داخل این کادر چیزی ننویسید. من هم به خاطر گل روی رئیس سازمان سنجش و احترام به سن و سالشون توی کادر چیزی ننوشتم، اما با اینکه من به خواسته سازمان سنجش احترام گذاشتم ولی سازمان سنجش به خواسته من یعنی قبولی در رشته پزشکی احترام نگذاشت. امیدوارم رئیس جدید، این احترام را برایم قائل شود وگرنه من سال بعد کنکور شرکت می‌کنم و توی اون کادر یک عالمه چیزی می‌نویسم.

● **یک داوطلب با جعبه مدادرنگی:** رئیس سازمان سنجش باید از مواضع خودش کوتاه می آمد. چرا هر سال باید با مداد مشکی نرم پررنگ شرکت کنیم؟ چرا نمیشه سر جلسه جعبه مدادرنگی مون رو ببریم؟ چرا باید داوطلبی که به رنگ صورتی علاقه دارد باید با مداد مشکی نرم پررنگ در محل آزمون حاضر شود؟ چرا هنوز وارد دانشگاه نشده، قصد دارید استعدادهای شکوفای ما رو کور کنید؟ من که می خوام کنکور هنر شرکت کنم چطوری بدون مدادرنگی هنرم رو نشون بدم؟

اول شخص

# ایستاده تا پای جان

**درباره شهید آیت ا... حسین غفاری، از روحانیون مبارز انقلابی که پس از سال ها مجاهدت، بر اثر شکنجه در زندان های ساواک به شهادت رسید**

نویسنده
آزاده چشمه سنگی

آیت ا... حسین غفاری، یک سال و نیم بیشتر نداشت که پدرش را از دست داد، اما آنچه او را در بزرگ سالی به یک مبارز انقلابی تمام عیار تبدیل کرد، ارثیه استکبارستیزانه آبا و اجدادی اش بود. پدربزرگ او، حاج ملامحسن نیز از روحانیون برجسته منطقه تبریز بود که روس ها سرش را در جریان مبارزه با استعمارگران، از تن جدا کرده و از آن طرف، هفت تن از اجداد مادری اش، هریک به گونه ای در مسیر مبارزه با بیگانگان، به شهادت رسیده بودند. آیت ا... غفاری، پس از آغاز تحصیلات در شش سالگی، دروس مقدماتی را پشت سر گذاشت و وارد حوزه علمیه تبریز شد و پس از آن به قصد تکمیل تحصیلات به قم سفر کرد تا از محضر استادانی چون آیات عظام بروجردی، نجفی مرعشی، خوانساری و حضرت امام(ره) بهره مند شود. در دوران تحصیل بود که با میرزا علی مقدس تبریزی، صاحب امتیاز هفته نامه «الدین والحیات» آشنا شد. همان کسی که نشریه، به واسطه مقالات او درباره قیام های دینی برابر استبداد پس از هشت ماه توقیف شد.

میرزا علی مقدس تبریزی نیز پس از آنکه شیفته روحیات آیت ا... حسین شد و از اراده و ایمانش، یقین حاصل کرد، خود برای پیشنهاد ازدواج با دخترش، پیش قدم شد. آیت ا... غفاری که از ابتدای تحصیل، همواره به تدریس و سخنرانی نیز مشغول بود، به طور صریح بر منابر خود بحث های انقلابی را در جلسات طلاب و دانشجویان مطرح می‌کرد و در سفرهای تبلیغی به مناطق دورافتاده در روستاهای شمال غرب، در تلاش بود تا مردم را علاوه بر مسائل دینی، با رخدادهای روز سیاسی آشنا کند. فعالیت های سیاسی شهید غفاری تا پیش از سال ۱۳۴۲، همچون نیاکان شهیدش، بر پایه تبیین لسانی و آگاهی بخشی عموم جامعه نسبت به رژیم مستبد شاهنشاهی به پیش می رفت تا اینکه در سال ۱۳۳۷ بنا به توصیه امام(ره)، به تهران آمد.

سال ۱۳۴۰ نیز به دنبال تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی همسو با دیگر هم سنگران خود علاوه بر مشارکت در تهیه اعلامیه و انتشار آن، علیه این طرح به ایراد سخنرانی پرداخت تا جامعه را از عواقب آن آگاه کند.

یک سال بعد نیز به دنبال اعلام طرح انقلاب سفید از سوی محمدرضا پهلوی، آیت ا... غفاری به همراه تعداد دیگری از علما، بیانیه تحریم این طرح را به امضا رساند، اما در سال ۱۳۴۲، پس از سخنرانی امام(ره) در عصر عاشورا، به دنبال دستگیری ایشان در شب نیمه خرداد، او نیز به همراه جمع دیگری از علما برای نخستین بار دستگیر و روانه زندان شد و چهل روز بعد پس از شکنجه و بازجویی، با صدور قرار منع پیگرد به سبب عدم ادله کافی، از زندان آزاد شد و به ادامه فعالیت های سیاسی خود پرداخت، اما مخالفت با قانون اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۳ بار دیگر او را روانه زندان کرد زیرا در بخشی از سخنرانی خود در مسجد الاوصیا(ع)، اعلام کرده بود: «هرکس به علمای روحانیون توهین کند، بت پرست محض است.» این بار نیز اسارت او دو ماه و نیم به طول انجامید و بار دیگر از زندان آزاد شد و تا سال ۱۳۵۳ بارها در بدترین شرایط ممکن، زندان های حکومت پهلوی را تجربه کرد بی آنکه تحمل حبس و شکنجه ها، خللی در باورهای سیاسی او وارد کند. آیت ا... غفاری در طول دوران مبارزاتی خود، فارغ از جناحین چپ و راست، مستقیما علیه شخص شاه می تاخت و اعتقاد داشت این رژیم با کودتا بر سرکار آمده و از اساس باطل است. جدیت و صراحت او در مخالفت با اصل رژیم شاهنشاهی به قدری واضح و آشکار بود که از جایی به بعد او را به مهره ای واهمه انگیز برای عوامل استبداد تبدیل کرده بود.

۵ آبان ۱۳۵۳ بود که به حکم دادگاه، به تحمل هشت ماه زندان محکوم شد و پس از آن مبارزات خود را به شکل تدریس و مطالعه و مباحثه در زندان ادامه داد، اما دوران محکومیت او بیش از دو ماه به طول نینجامید و سرانجام پس از سال ها تلاش و مجاهدت، در غروب ششم دی ۱۳۵۳ در بهداری ساواک، با دست و پای شکسته، دندان های خرد شده و محاسن خون آلود به آرزوی همیشگی خود رسید و بر اثر شدت جراحات وارده مقام شهادت رسید و به دیدار محبوب خویش شتافت. پس از آن در وادی السلام شهر قم آرام گرفت.

شهید آیت ا... حاج شیخ حسین غفاری هنگام زیارت حرم مطهر رضوی(ع)

سال ۱۳۴۳، دیدار شهید آیت ا... غفاری با امام خمینی(ره) پس از آزادی ایشان در حصر

نمایی از مسجد و منبر شهید آیت ا... حسین غفاری

نهج البلاغه

**ای مردم، آن کس که از برادرش استواری در دین و درستی راه را می داند نباید گفتار بیهوده مردم را در حق او بشنود.**
**بدانید که تیرانداز گاهی تیر می اندازد و تیرش به خطا می رود.**
**سخن هم (هرچه باشد) اثر می گذارد ولی نادرست آن از بین می رود و خداوند شنوا و شاهد است.**
**آگاه باشید که بین حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست. (توضیح این سخن را از امام خواستند)**
**حضرت انگشتان دست را به هم چسباند و بین گوش و چشم قرار داد، سپس فرمود:**
**باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم.**

نهج البلاغه/ خطبه ۱۴۱

**تیر سخن چین همیشه خطاست**

قصه دیروز و امروز

# شمع ها را شما فوت کنید بدری خانم

**درباره بدرالزمان تیمورتاش، اولین زن دندان پزشک ایران**

**قاسم فتحی**

طرح: رضا جنگی

یک نفر پشت تلفن داشت به خانم دکتر تازه دندان پزشک شده ای که قرار بود بعد از مدت ها بدری تیمورتاش را ببیند، گوشزد می کرد که یک وقتی، با خانم، نزدیک هیچ دندان ساز تجربی قرار نگذارد. در ضمن، خیلی هم او را سؤال پیچ نکند. بالاخره او مادر دندان پزشکی ایران و اولین زن دندان پزشک ایرانی بود. تا قبل از چیزی که فت وفراوان بود دندان‌ساز تجربی بود چندتایی هم دندان‌پزشک مرد که هرجایی نبودند توی هر شهری پیدا نمی شدند. خانم همین از ماشین پیاده شد، دردی پیچید توی پهلوهایش. خانم دکتر رفت زیر بغل هایش را بگیرد اما نتوانست. واقعیتش این بود زورش نرسید. بدری خانم هم قد بلندی داشت هم هیکل تنومندی. دانشجو خودش را که معرفی کرد با هم روبوسی کردند و رفتند توی مطب. خانم تیمورتاش گفت: «چون مطب دندان‌پزشکی مخصوص بچه ها باز کردی اومدم وگرنه به این سادگی ها زیربار نمی رفتم و برنمی گشتم این‌جا. می دونستی من یه زمانی مسواک نذر می کردم مردم؟ یعنی بهشون می گفتم مسواک بزنید فرداش می اومدن می گفتن خانم دکتر مسواک رو خریدیم حالا باید چه‌کار کنیم؟ اصلا بلد نبودن مسواک بزنن. مسواک ندیده بودن تا حالا. ولی تو از بچگی یاد بچه ها بده. در ضمن، توی هر شرایط و موقعیتی هم که گرفتار شدی کلا به سرت نزنه یه وقتی بری پیش این دندان سازای تجربی ها.» خودش که روزگار بدتر از این ها را هم دیده بود. روزگاری که درد دندان را با روغن نخود و آب پیاز و شیره انجیر و تریاک تسکین می دادند و برای رفع آبسه های دندانی از صمغ کتیرا و باقلا و آرد گندم سرخ شده توی روغن استفاده می کردند. برای همین بدرالزمان اروپادیده و دندان‌پزشکی خوانده، می خواست هرطور شده شر این دندان‌سازهای تجربی را از سر مردم کم کند. همان‌هایی که وقتی به مشهد آمد کنار نهر نادری، اطراف حرم امام رضا(ع) می نشستند و بدون بی حسی دندان می کشیدند و بزاق و خونشان را ول می کردند توی نهر آبی که هم درخت ها با آن آب می خوردند و هم نوشیدنی زائران و مسافران بود. خانم دکتر پرسید: «شما اون سال ها چطوری شروع کردید؟ تو مطبتون چی داشتین؟» یک نگاهی انداخت به دور و برش و یک نگاه قلمبه‌ای هم به خانم دکتر. گفت: «یه صندلی ساخت ایران، یه چرخ پایی و یه لامپ دویست واتی. همین.»

یک چیز دیگر هم کفرش را درمی آورد. اینکه آن موقع ها سردر خیلی از دکان‌های دندان‌سازی تجربی توی شهر «لثه» را «لصه» و گاهی هم «لسه» می نوشتند. بدری خانم رو به خانم دکتر نسبتا جوان گفت: «تو چرا نشستی اینجا زل زدی به من؟ پس کو بچه ها؟ مگه قرار نبود با اون ها مطب رو افتتاح کنیم؟» خانم دکتر گفت: «الاناست که دیگه برسن، ولی خب حرف زیادی ام ندارم بزنم. خیلی ذوق کردم شما رو دیدم. هرچی می خواستم بگم یادم رفت. شما بگین؟ شما باعث شدین ما توی شهر صاحب دانشکده دندان پزشکی بشیم اونم توی دهه ۴۰. البته اینم بگم که پدرم دندان پزشک بوده و شاگرد شما.»

داستان زندگی اولین دندان پزشک زن ایرانی نه اوجی دارد و نه افولی. بی سروصدا و بدون هیاهو و احتمالا آگاهانه چنین کرده و نمی خواسته است مثل برادرش یکهو قربانی و دوباره به غضب عده‌ای گرفتار شود. زنی که به‌خاطر کارش تا آخر عمر تنها زندگی کرد و از تیمورتاش بودن جز یک فامیل چیزی برای او باقی نماند. بچه ها داشتند یکی یکی و دوتادوتا می آمدند. یک نفر با خودش کیک تولد پرخامه‌ای هم آورده بود. صدا به صدا نمی رسید آن‌قدر که مطب شلوغ شده بود. بدری خانم بلند شد و مثل خانم معلم های جدی چندباری دست زد و رو به بچه ها گفت: «یالا بیایین با دهن باز وایسین توی صف می خوام یکی یکی دندوناتون رو معاینه کنم. هرکی دندوناش کمتر پوسیده باشه بیشتر کیک تولد گیرش میاد.» یکی از بچه ها پرسید: «تو هم دکتری؟» بدری خانم گفت: «آره. ولی دیگه از وقتِ دکتر بودنم گذشته. الان این خانم دکتره.» بچه پرسید: «تولدت کی بوده مگه؟» بدری خانم نشست به فکر کردن. درست که نمی دانست چون تاریخ تولدش را ۱۲۸۰ نوشته‌اند، اما توی آن دوره نمی شد به این تاریخ ها اعتماد کرد. چون برادرش عبدالحسین خانِ مقتول هم برای اینکه بتواند توی انتخابات سنا شرکت کند شناسنامه اش را پنج سالی دست کاری کرده بود. کمی که گذشت یکی از بچه ها گفت: «اولین نوبت مطب دندون پزشکی رو من گرفتم خانم. می خوام سه تا از دندونامو درست کنم، ولی دوست دارم شما هم بیاین با هم شمع ها رو فوت کنیم. زیاد شدن.» بدری خانم با همان پهلو درد بلند شد و شمع تولد ۹ سالگی بچه را فوت کرد.